

تاریخ شفاهی / مبارزات «شهید اشرفی اصفهانی» با ساواک

۱۱ اردیبهشت ۱۳۹۵ ساعت ۱۵:۰۲

آن شبی که پدر را در کرمانشاه دستگیر کردند بسیار به ما سخت گذشت زیرا همان شبی بود که امام(ره) از نجف به سمت کویت رفته بودند اما دولت کویت نیز ایشان را راه نداده بود و مشخص نبود که بعد از آن امام(ره) قرار است به کجا بروند لذا همه نگران بودیم.

مبارزات پیش از انقلاب شهید اشرفی اصفهانی و نحوه دستگیری ایشان توسط ساواک

آن شبی که پدر را در کرمانشاه دستگیر کردند بسیار به ما سخت گذشت زیرا همان شبی بود که امام(ره) از نجف به سمت کویت رفته بودند اما دولت کویت نیز ایشان را راه نداده بود و مشخص نبود که بعد از آن امام(ره) قرار است به کجا بروند لذا همه نگران بودیم. نیمه‌های شب بود که تلفن زنگ زد و آیت‌الله محمدی گیلانی به ما اطلاع دادند که امام رهسپار فرانسه شدند و حالشان نیز کاملاً خوب است. با شنیدن این خبر نگرانی مان کم شده بود که یکدفعه صدای زنگ خانه بلند شد، در را که باز کردیم تعدادی مأمور ساواک به داخل منزل ریختند و بدون تأمل با کفش وارد اتاق پدر شدند، دست ایشان را گرفتند و از رختخواب بیرون کشیدند.

پدر با دیدن این رفتار به آن‌ها گفت، چرا شما این قدر بی تربیت هستید اما آن‌ها بدون توجه تمام وسایل ایشان را به هم ریختند، بعد هم خواستند حاج آقا را ببرند که پدر از آن‌ها خواستند تا بگذارند که ایشان نماز صبحشان را بخوانند و بعد همراه آن‌ها بروند.

بعد از آن پدر را بدون لحظه‌ای درنگ به تهران فرستاده و در زندان کمیته شهربانی سابق در زندانی انفرادی محبوس کردند و فقط موقع نماز مأمور وی را برای نماز صدا می زد تا برود و نماز بخواند. خود حاج آقا می گفتند که من در این مدت زندان انفرادی یک دور قرآن را ختم کردم.

شهید اشرفی اصفهانی در روز تاسوعا با لباس رزم به مراسم عزاداری آمد

پدر پس از انقلاب نیز در صحنه‌های مختلف حضور داشتند و مهم تر از همه با این که سنشان بالا بود اما بسیار مقید بودند که به

جبهه های غرب و جنوب بروند. آخرین دیدار پدر با امام(ره) دو روز پیش از شهادتشان بود. در آن روزها سمیناری برای ائمه استانها برگزار شده بود و در دیداری که بسیاری از بزرگان نیز در آن حضور داشتند آیتالله خامنه‌ای گزارشی در رابطه با آن سمینار به امام(ره) ارائه دادند و پس از آن امام بیست دقیقه صحبت کردند و بعد در پایان بار دیگر تأکید نمودند که چرا شما بزرگان به جبهه نمی‌روید، رفتن شما به جبهه می‌تواند باعث دلگرمی رزمندگان شود. پس از آن به شهید اشرفی اصفهانی اشاره کردند و گفتند مثل ایشان باشید که این قدر مقید هستند به جبهه بروند.

به یاد دارم که در روز تاسوعا در کرمانشاه مراسم عزاداری در یکی از میدان‌های شهر برگزار شده بود، شهید اشرفی اصفهانی در آن مراسم با لباس رزم حضور یافت و همین باعث شد که بسیاری از جوانان برای رفتن به جبهه ترغیب شوند، امام(ره) پس از آن که موضوع را شنیده و عکس شهید اشرفی اصفهانی را با لباس رزم دیده بودند، لبخندی می‌زنند و می‌گویند "پیرمرد با این سنشان لباس سپاه پوشیده و برای جبهه مردم را تشویق کرده‌اند"

به یاد دارم که در عملیات آزادی خرمشهر ایشان بالافاصله تا خبردار شدند اصرار کردند که من باید به خرمشهر بروم هرچه شهید صیادشیرازی و آقای محسن رضایی به پدر گفتند که خطرناک است و منطقه آلوده و پر از مین است ایشان نپذیرفتند و آن قدر اصرار کردند تا در نهایت به خرمشهر رفتند. وقتی به خرمشهر رسیدند قبل از هرچیز به مسجد جامع آنجا رفتند و در آن جا دو رکعت نماز شکر خواندند و در آن جا بود که گفتند بزرگترین آرزوی من این بود که آزادی خرمشهر را ببینم.

ایشان در عملیات مسلم بن عقیل هم شرکت داشتند. با این که در صبح روز عملیات با آن سن زیادشان ۵ ساعت با تیمی از صدا و سیما که برای مصاحبه با ایشان به کرمانشاه آمده بودند صحبت کرده بودند اما بعد از ظهر که عملیات مسلم بن عقیل شروع شده بود با سرعت خود را به جبهه رساندند و در آن جا دعای توسل خواندند.

شهید اشرفی اصفهانی چه در اصفهان و چه در قم در شرایط بسیار پایین اقتصادی زندگی می‌کرد به طوری که در طول ۲۳ سال زندگی‌اش در قم با این که همسر داشتند اما مجرد زندگی می‌کردند یعنی همسرشان در اصفهان بودند و خودشان در مدرسه فیضیه. دلیلش هم این بود که تمکن نداشتند خانه ای اجاره کنند و همسرشان را به قم بیاورند. خودشان می‌گفتند که از ابتدای دوران تحصیل تا دوران سطح و درس خارج هرگز قدرت خرید کتاب ملکی نداشتیم و از کتاب های وقفی استفاده می‌کردم.

بعدها نیز همچنان ساده زندگی می‌کردند به طوری که منزل ایشان که الان در کرمانشاه است و قرار است به اسم ایشان به موزه تبدیل شود توسط مردم کرمانشاه با مبلغ ۳۳ هزار تومان خریده شد. خانه ایشان به قدری ساده بود که حتی امام(ره) به ایشان گفته بودند که خانه شما در شأن شما نیست و باید خانه را عوض کنید و هرکس هم چیزی گفت بگویید من گفته‌ام. اما ایشان خانه را عوض نکردند و در همان جا ماندند.

در نهایت نیز در وصیت‌نامه‌شان نوشته بودند که نصف خانه را باید وراثت به امام بدهند زیرا از وجوهات شرعی تهیه شده است. بعد

از شهادت ایشان وقتی خدمت امام رسیدیم و وصیت نامه را برای ایشان خواندیم امام اشکر ریختند و زمانی که جمله ای هم که در رابطه با خانه نوشته شده بود خواندم امام ناراحت شدند و گفتند سپاه به من گزارش داده بود که این خانه آن قدر محقر است که اصلا در شأن آیت‌الله اشرفی اصفهانی نبوده است.

ماجرای قبض رسید گرفتن شهید اشرفی اصفهانی از امام(ره)

آیت‌الله صدوقی بسیار با پدر دوست بودند و هر از گاهی به دیدار ایشان می‌آمدند در یکی از دیدارهایشان به ایشان گفتند من در مورد شما چیزی شنیده ام که باورم نشد. پدر گفتند چه چیزی؟ آیت‌الله صدوقی گفتند شنیدم وجوهاتی که مقلدین امام به شما می‌دهند شما نیز به امام می‌دهید و قبض رسید می‌گیرید درست است. شهید اشرفی پاسخ دادند بله. آیت‌الله صدوقی گفتند شما که خودتان مجتهد هستید و مجاز هستید که وجوهات را هزینه کنید. پدر در جواب ایشان گفتند شما دوست من و مجتهد هستید شما هر طور صلاح می‌دانید عمل کنید و من همان طور که صلاح می‌دانم. من می‌خواهم در روز قیامت حجت شرعی داشته باشم به همین دلیل پولی را که مردم به من می‌دهند به دست امام می‌دهم و رسید می‌گیرم و به آن شخص می‌دهم.

شهادت شهید اشرفی اصفهانی

صبح روز جمعه ایشان مراسم عقد یکی از بچه‌های سپاه را برگزار کردند و در آن مراسم بود که به محافظ‌های خود گفتند هرکدام از شما ازدواج کنید و یک سکه بهار آزادی مهریه کنید من خودم سکه هایتان را می‌پردازم.

بعد از اجرای صیغه رهسپار مسجد جامع شدند و بعد از سخنرانی آقای رستگاری بلند شدند و به سمت جایگاه نماز جمعه رفتند که در یک لحظه متوجه شدیم جوانی که لباس رزمندگان را داشت و تقریباً ۱۹ ساله بود به سمت ایشان دوید و شهید اشرفی اصفهانی را در آغوش گرفت. ما در ابتدا تصور کردیم که وی از رزمندگان است که می‌خواهد به جبهه برود و آمده تا از شهید اشرفی اصفهانی خداحافظی کند اما بعد دیدیم که نارنجکی به خود بسته و ناگهان نیز نارنجک منفجر شد. من هم ابتدا برای دقایقی بی‌هوش شدم و بعد که حالم بهتر شد، رفتم و سر پدر را در آغوش گرفتم در حالی که خون مثل فواره از بدنشان بیرون می‌زد.

گوش خود را به دهان ایشان نزدیک کردم، در آخرین لحظات یا حسین(ع)، یا حسین(ع) می‌گفتند جالب اینجاست که پدر در آن روز به دلیل این که ۲۸ ذی‌الحجه بود و به محرم نزدیک می‌شدیم یادداشت‌هایی را آماده کرده بودند تا در رابطه با امام حسین(ع) و فلسفه شهادت سخنرانی کنند اما در نهایت با غلتیدن در خون خود فلسفه شهادت را به مردم آموختند.

آدرس مطلب :

<https://www.cafetari.kh.com/news/۲۲۹۸۰/سأواک-اصفهانیه-اشرفیه-شهید-مبارزات-شفاهیه-تاریخ/>